

Hooman Movassagh, “The Principle of Non-Intervention in the Internal Affairs of States”, *Sedaye Edalat Newspaper*, 23 July 2009, page 8; Also can be accessed at: <http://publiclaw.blogfa.com/post-227.aspx>

Abstract:

Non-intervention in the domestic affairs of States is considered to be a general principle of international law. It has been prominently declared in several international instruments, including in article 2(7) of the UN Charter. However, the meaning and scope of this principle seem uncertain. Many States object to statements by other States and international organizations about their internal affairs, claiming that it is an intervention in their domestic jurisdiction. Examples of this can readily be found in Iran’s reactions to objections by the various subjects of international law on its human rights practice. However, such objections are mostly political in nature and do not have a solid foundation in international law. While a century ago States could have even resorted to military attacks against each other on a whim, the expansion of international law has resulted in the restriction of the autonomy of States. Today, States may not violate certain rules of international law, including human rights law, and justify their actions by resorting to the concept of “domestic affairs.” This paper explains the distinction between the legal and political concepts of domestic affairs and why such justifications are not a defense for violations of international human rights.

Keywords: International law, internal affairs, domestic jurisdiction, non-intervention, human rights

اندیشه‌های حقوق عمومی

این وبلاگ به موضوع‌های حقوقی به ویژه موضوع‌های مرتبط با حقوق عمومی، حقوق بشر و فلسفه حقوق می‌پردازد.

درباره وبلاگ



من جواد کارگزاری، دانشجوی دوره دکتری حقوق عمومی، هستم. هدف از ایجاد این وبلاگ کمک به گسترش ادبیات و فرهنگ حقوق عمومی جدید می‌باشد. این وبلاگ افتخار دارد تا میزبان اندیشه‌های شما در حوزه حقوق عمومی، حقوق بشر و فلسفه حقوق باشد. استفاده از مطالب این وبلاگ با ذکر منبع آزاد است.

منوی اصلی

صفحه نخست
پست الکترونیک
آرشیو مطالب
عناوین مطالب وبلاگ

پیوندهای روزانه

محیط زیست و دستورگرایی
اعلام غیرقانونی حکومت نظامی
آیین‌نامه تضمین معاملات دولتی
نظام فنی و اجرایی کشور
قانون مدیریت خدمات کشوری
رویه‌ها و آرمان‌های دموکراتیک
انتخابات آزاد و منصفانه
موش‌های آزمایشگاهی و وکلای!
مدرک جعلی وزیر کشور!!!
مجمع نمی‌تواند دستور دهد!
تمام پیوندها

آرشیو موضوعی

گنجینه خاطره‌های دانشجویی
نکوداشت دکتر هاشمی
آزمون حقوق عمومی
یک تجربه، یک نگاه
حقوق عمومی
فلسفه حقوق
حقوق بشر
پایان‌نامه
ایده‌ها

پیوندها

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها [۱]

هومن موثق

۱- مقدمه

یکی از اصول حقوق بین‌الملل که در ادبیات سیاسی کاربرد زیادی دارد، اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها است. اصل عدم مداخله که یکی از اصول بنیادین ملل متحد و از جمله حقوق و تکالیف بنیادین دولت‌ها است، یکی از اصول اساسی جامعه بین‌المللی بوده که ریشه در اصل تساوی حاکمیت دولت‌ها دارد. این اصل، که مبنای آن را باید در حقوق بین‌الملل عرفی جستجو کرد، در برخی از اسناد بین‌المللی نیز انعکاس یافته است، از جمله در بند هفت ماده دو منشور ملل متحد عدم مداخله سازمان ملل متحد در امور داخلی دولت‌ها پیش بینی شده و در اعلامیه‌های 2131 سال 1965 و 2625 سال 1970 مصوب مجمع عمومی سازمان ملل، عدم مداخله دولت‌ها در امور داخلی دولت‌های دیگر مقرر شده است. علاوه بر این، اصل عدم مداخله در ماده 15 منشور بوگوتا، ماده 8 پیمان ورشو، اصل ششم سند نهایی هلسینکی و ماده 27 کنوانسیون اروپایی راجع به حل مسالمت‌آمیز اختلافات قید شده است. بنابراین، اصل مذکور در سطوح جهانی و منطقه‌ای مورد تأیید و تأکید دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی است.

با وجود جایگاه اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل، مشکل می‌توان تعریف واحدی از آن پیدا کرد. در واقع، عملکرد دولت‌ها به این امر دامن زده و آرایه تعریف واحدی را دشوار کرده است. حقوق بین‌الملل عرفی اساساً متکی بر دو عنصر است که یکی اعتقاد حقوقی دولت‌ها و دیگری رویه آنها است. عنصر اول، عنصر ذهنی و عنصر دوم، عنصر عینی قاعده حقوق بین‌الملل عرفی است. با آنکه نظریاتی درباره عرف آنی بیان شده‌اند، هر دو عنصر در قواعد عرفی وجود دارند، هر چند ممکن است در مواردی یکی کمرنگ‌تر از دیگری به نظر برسد. در خصوص اصل عدم مداخله، اعتقاد حقوقی دولت‌ها پر رنگ بوده و درباره الزام‌آور بودن این اصل اتفاق نظر وجود دارد. ولی رویه دولت‌ها در استناد به این اصل بسیار متشکست است، به نحوی که در تعیین محتوا و دامنه این اصل و در نتیجه، تعریف واحدی از آن نظرات متفاوتی آرایه شده است.

با این حال، باید بین گفتار و رفتار سیاسی دولت‌ها و رویه آنها که بر اساس اعتقاد بر الزام حقوقی است تمایز قایل شد. آنچه در تعیین و تشخیص قاعده عرفی اهمیت دارد، وجه اخیر رویه دولت‌ها است. بنابراین واقعیت، عموم حقوقدانان عقیده دارند که مداخله به معنای عملی است که دولت یا سازمانی نسبت به دولتی به عمل می‌آورد تا آن دولت در امور داخلی یا خارجی خود رفتار معینی را پیشه کند. این عمل ممکن است با زور همراه باشد. به همین جهت، باید ممنوعیت مداخله را با دقت بیشتری تفسیر کرد و بین مداخله‌ای که با موازین حقوق بین‌الملل مغایرت داشته و ممنوع است، و مداخله‌ای که برای الزام به ایفای تعهدات بین‌المللی هر دولت صورت می‌گیرد و با موازین حقوق بین‌الملل سازگار بوده و مجاز است، تمایز قایل شد.

۲- مفهوم مداخله

به دلیل انتزاع اصول و قواعد عرفی و ابهام در محتوا و دامنه آنها، برای تشخیص انواع مداخله و تمایز قایل شدن بین آنها، می‌توان به اسناد بین‌المللی که اصل عدم مداخله را شناسایی کرده‌اند رجوع کرد تا تعیین محتوا و دامنه آن تسهیل شود. اصل مذکور در بند 8 ماده 15 میثاق جامعه ملل که در سال 1919 تاسیس شد، به این شرح مقرر شده بود: «اگر یکی از طرفهای اختلاف ادعا کند که [آن اختلاف] ناشی از مساله‌ای است که طبق حقوق بین‌الملل صرفاً در صلاحیت داخلی آن طرف است و شورا این ادعا را تأیید کند، شورا چنین گزارش داده و هیچ توصیه‌ای راجع به فیصله آن صادر نخواهد کرد». با پایان جنگ جهانی دوم، جامعه ملل منحل شد و به جای آن سازمان ملل متحد تاسیس گشت. بند 7 ماده 2 منشور سازمان ملل متحد اعلام داشته: «هیچ یک از مقررات مندرج در

این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که ذاتاً در صلاحیت داخلی هر دولت است دخالت نماید و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که چنین اموری را بر اساس این منشور فیصله دهند؛ ولی این اصل نافذ اعمال اقدامات قهری پیش بینی شده در فصل هفتم نیست.»

با مقایسه این مقررہ منشور با مقررہ میثاق، به نظر می‌رسد که با تغییر کلمه «صرفاً» به «اساساً»، دامنه مسایلی که در حیطه این اصل می‌گنجد کمتر شده است. نماینده آمریکا در دامبارتن اوکس اظهار داشت در شرایط کنونی به نظر می‌رسد آنچه که هر دولت در داخل قلمرو خود انجام می‌دهد به هر حال آثار برون مرزی از خود بر جای خواهد گذاشت، بنابراین بهتر است که به «اساس و ذات عمل انجام شده» نگاه شود تا اینکه تنها به ماهیت «صرفاً» داخلی آن عمل. نکته‌ای که در هر دو مقررہ وجود دارد و به روشن شدن این امر کمک می‌کند، قید «صلاحیت داخلی» دولت است. این عبارت ناظر بر اموری است که هر دولت در خصوص آنها صلاحیت تام و تمام داشته و می‌تواند کاملاً با صلاحیت خود درباره آنها تصمیم بگیرد. بدیهی است در مواردی که دولتی تعهدی بین‌المللی داشته باشد، باید آن تعهدات را در رویه خود لحاظ کند. در غیر این صورت، ممکن است مسوولیت بین‌المللی آن دولت مطرح شده و آثار و تبعات نقض تعهدات بین‌المللی بر آن تحمیل شود. به عبارت دیگر، حد صلاحیت داخلی دولت را باید با تعهدات بین‌المللی هر دولت تعیین کرد. البته باید بین انواع تعهدات بین‌المللی نیز تمایز قایل شد. آنچه که در تعیین حد و دامنه اصل عدم مداخله اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند، تعهداتی است که دولت‌ها بر اساس حقوق بین‌الملل عام و قواعد مربوط به نظم عمومی بین‌المللی بر عهده دارند. نکته دیگر اینکه مقررہ منشور ناظر بر عملکرد سازمان ملل متحد بوده و اصل عدم مداخله دولت‌ها در امور داخلی یکدیگر در اسناد دیگری بیان شده است. علاوه بر این، باید توجه داشت که تفاوت مهمی که مقررہ منشور با مقررہ میثاق دارد در این است که با تغییر عبارت پرداززی این اصل در منشور ملل متحد، دیگر لازم نیست دولتی با استناد به این اصل مدعی داخلی بودن امری بشود، بلکه خود سازمان ملل متحد مکلف است در عملکرد خود، راساً این اصل را مد نظر قرار داده و از دخالت در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی اعضای سازمان قرار دارند، خودداری کند.

اسناد دیگری در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده‌اند که ناظر بر عدم مداخله دولت‌ها در امور داخلی یکدیگر هستند. در دهه شصت میلادی، شوروی پیشنهاد کرد که مجمع عمومی به عنوان امری فوری و مهم «غیر مجاز بودن مداخله در امور داخلی دولت‌ها و حفاظت از استقلال و حاکمیت آنها» را بررسی کند. نتیجه این بررسی، قطعنامه 2131 سال 1965 مجمع عمومی سازمان ملل متحد است. در این اعلامیه، با تأکید بر ممنوعیت مداخله نظامی و مغایر دانستن آن با حقوق بین‌الملل، به تبیین ممنوعیت مداخله در امور داخلی کشورها مبادرت شده است. آنچه که در این اعلامیه محور و اساس قرار گرفته، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. در حقیقت اعلامیه مذکور، ممنوعیت مداخله در امور داخلی دولت‌ها را از دریچه حفظ صلح بررسی کرده و به صراحت در بند چهارم بیان داشته که چنین مداخله‌ای، مغایر منشور ملل متحد بوده و صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر می‌اندازد.

پنج سال پس از این اعلامیه، قطعنامه 2625 مجمع عمومی با عنوان «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل ناظر بر روابط دوستانه و همکاری بین دولت‌ها بر اساس منشور ملل متحد» صادر شد. در این اعلامیه، هفت اصل از اصول حقوق بین‌الملل بیان شده‌اند که از جمله آنها اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها است. محتوای اصل عدم مداخله مندرج در این اعلامیه در مقایسه با اعلامیه 2131 از مقبولیت بیشتری در مجمع برخوردار بود و مقرر داشته:

«هیچ دولت یا گروهی از دولت‌ها حق مداخله مستقیم یا غیر مستقیم، به هر دلیلی، در امور داخلی یا خارجی دولت دیگری را ندارد. در نتیجه، مداخله مسلحانه و تمام انواع دیگر مداخله یا شروع به تهدید علیه شخصیت دولت یا علیه عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن، ناقض حقوق بین‌الملل است.»

هیچ دولتی مجاز به اجبار دولتی دیگر از طریق اتخاذ یا تشویق اعمال تدابیر اقتصادی، سیاسی یا هر نوع تدبیر دیگری به منظور حصول تبعیت آن دولت در اعمال حقوق حاکمه خود یا کسب هر گونه امتیاز و مزیتی نمی‌باشد. همچنین، هیچ دولتی نباید فعالیت‌های واژگون سازنده، تروریستی یا مسلحانه‌ای که برای براندازی قهر آمیز رژیم دولتی دیگر صورت می‌گیرند را

حقوق عمومی برخط

لنز حقوقی

وکیل جوان

قره‌تیکان

ورودی‌های 74 حقوق بهشتی

حقوق عمومی و حقوق بشر

کمسیون حقوق بشر اسلامی

مجمع تشخیص مصلحت نظام

مرکز تحقیقات شورای نگهبان

مرکز پژوهش‌های مجلس

مرکز مطالعات حقوق بشر

مجله حقوق محیط زیست

دیوان عدالت اداری

حقوق عمومی

دکتر گرجی

در رگ تاک

خلاصه آمار سایت

بازدید امروز: 30

بازدید دیروز: 23

افراد آنلاین: 1

بازدید کل: 170164

«نمایش آمار کامل»

powered by **webgozar**

قوه قضائیه، رییس جدید، حقوق شهروندی، پیشرفت یا پسرفت؟

پیشرفت

پسرفت

فرقی نمی‌کند

نظر دهید

(نمایش نتایج)

Powered by **WebGozar**

سازماندهی، یاری، تحریک، تامین مالی، تشویق یا تحمل نماید یا در نا آرامیهای داخلی دولتی دیگر دخالت نماید. توسل به زور برای محروم ساختن ملتی از هویت ملی خود، به منزله نقض حقوق غیر قابل اعراض آنها و اصل عدم مداخله می‌باشد. هر دولتی دارای حق انحصاری انتخاب سیستمهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود، بدون دخالت دولتی دیگر به هر شکل است. هیچ چیز در بندهای فوق به گونه‌ای تفسیر نخواهد شد که بر مقررات مرتبط منشور درباره حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تاثیر بگذارد.»

با مرور سوابق طراحی این اعلامیه‌ها، سایه سنگین رقابتهای بلوک شرق و غرب بر مذاکرات به خوبی ملاحظه می‌شود. این اعلامیه‌ها در زمانی طراحی شدند که از دخالت ابرقدرتها در دولتهای اقماری یکدیگر و بر هم خوردن موازنه قدرت در مناطق تحت نفوذ هر یک از آنها نگرانیهای وجود داشت. با وجود این، هم در متن این اعلامیه‌ها، هم در منشور ملل متحد، و هم در نظام حقوقی بین‌المللی به طور کلی، ملاحظاتی وجود دارند که این اصل را مقید کرده و حد و حدود آن را تنها با توجه به این موارد می‌توان معین کرد.

۲- دامنه اصل عدم مداخله

همان گونه که اشاره شد، «امور داخلی» را تنها با توجه به موازین بین‌المللی می‌توان سنجید. هر چه بر پیکره نظام حقوقی بین‌المللی افزوده شود، به همان نسبت نیز از اموری که اساساً ملی هستند کاسته خواهد شد. در حقیقت، اسنادی که در بالا به آنها اشاره شد، همگی قواعد دیگری دارند که موید این نگرش است. از جمله در اعلامیه 2131، ضمن آنکه به اهمیت حفظ صلح و نفی مداخله تاکید شده، با اعلام مقدماتی اینکه «در اعلامیه جهانی حقوق بشر، مجمع عمومی اعلام داشته که شناسایی شان ذاتی و حقوق برابر و تفویض ناپذیر همه اعضای خانواده بشری، بدون هر گونه تمایزی، مبنای آزادی، عدالت و صلح در جهان است»، در بند ششم اجرایی به «احترام مطلق برای حقوق بشر و آزادی‌های اساسی» تاکید کرده و دولتها را مکلف دانسته در رفع انواع تبعیض نژادی و استعمار سهیم باشند.

در اعلامیه 2625 نیز، ضمن تاکید بر موازین حقوق بشر، تاکید شده که دولتها باید تعهداتی را که مطابق منشور بر عهده گرفته‌اند، با حسن نیت ایفا کنند. این مساله که یکی دیگر از اصول حقوق بین‌الملل است، در منشور ملل متحد نیز به عنوان یکی از اصول مصرح در ماده دو ملاحظه می‌شود. این امر برای تشخیص حدود اموری که در صلاحیت داخلی دولتها قرار دارند، با توجه به مقررات مسوولیت بین‌المللی دولتها اهمیت زیادی دارد.

بر اساس نظام بین‌المللی مسوولیت دولتها، هر عمل متخلفانه بین‌المللی موجب مسوولیت بین‌المللی دولت خواهد بود. عمل متخلفانه، فعل یا ترک فعلی است که از نظر حقوق بین‌الملل قابل انتساب به دولت بوده و متضمن نقض تعهدی بین‌المللی باشد. واضح است که تعهد بین‌المللی دولت را از منابع مختلفی می‌توان دریافت، از جمله اصول کلی حقوقی، عرف، و معاهدات. به تعبیر دیگر، اگر دولتی به موجب هر یک از این منابع تعهدی حقوقی داشته باشد و آن را نقض کند، عمل متخلفانه‌ای مرتکب شده که می‌تواند مسوولیت بین‌المللی آن را مطرح کند. ولی نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که برخی از قواعد حقوق بین‌الملل، ماهیتی آمره دارند و نه تنها هیچ گونه تخلفی از آنها جایز نیست، بلکه هر دولتی می‌تواند اقداماتی به عمل آورد تا از استمرار نقض جلوگیری کند و جبرانی موثر برای قربانیان آن فراهم گردد. در حقیقت، بر اساس طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل درباره مسوولیت بین‌المللی دولتها، نقض قواعد آمره دولتها را مکلف می‌کند برای خاتمه دادن به آن نقض با یکدیگر همکاری کنند و وضعیت حاصل از آن را نباید شناسایی کنند.

اگر به قواعد مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشر توجه شود، ملاحظه می‌گردد که برخی از آنها در نظام حقوقی کیفری بین‌المللی نیز انعکاس یافته‌اند. برای مثال، با مراجعه به ماده هفت اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی ملاحظه می‌شود که قتل، شکنجه، ناپدید شدن اجباری، زنا به عنف، حبس بر خلاف قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل، آپارتاید، آزار و اذیت گروهها که به دلایل قومی، سیاسی، مذهبی، ملی، فرهنگی یا جنسی صورت گیرد و سایر اعمال غیر انسانی که عمداً به منظور ایجاد درد و رنج شدید یا صدمه جدی به سلامت روحی یا جسمی انجام شوند، همگی از مصادیق جرایم علیه بشریت بوده و قواعدی آمره به حساب می‌آیند.

بنابراین، هیچ دولتی نمی‌تواند به ارتکاب چنین اعمالی مبادرت کرده و در مقابل اعتراض دولتهای دیگر مدعی دخالت در امور داخلی خود شود. همانگونه که هیچ کس در هیچ کشوری نمی‌تواند در منزل خود مرتکب قتل شود و به استناد اینکه در منزل خود چنین عملی مرتکب شده، آن را در زمره مسایل مربوط به حریم خصوصی خود بداند و از مراجع رسمی بخواهد واکنشی نشان ندهند. جامعه بین‌المللی نیز نسبت به نقض قواعد آمره طبیعتاً واکنش نشان داده و خواهان توقف آن خواهد شد. چنین واکنشی نه تنها مصداق مداخله در امور داخلی دولت خاطی نیست، بلکه نظام حقوقی بین‌المللی دولتها را مکلف می‌داند برای توقف چنین مواردی اقدام کرده و با سایر دولتها همکاری لازم را به عمل آورند.

۴- نتیجه

حد صلاحیت داخلی دولتها هر روز و به موازات توسعه نظام حقوقی بین‌المللی محدودتر می‌شود. اگر صد سال پیش دولتها حتی حق توسل به زور علیه دولتی دیگر را از تجلیات حاکمیت و قدرت خود می‌دانستند، امروزه دولتها دیگر حتی در قلمرو صلاحیتی خود مجاز به هر امری نیستند. حدود اختیارات دولتها را حقوق بین‌الملل تعیین می‌کند و بر اساس این نظام، دولتها نمی‌توانند با تمسک به نظام حقوقی داخلی از تعهدات بین‌المللی سر باز زنند. اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها که از اصول بنیادین و مسلم حقوق بین‌الملل است، محتوا و دامنه‌ای سیال دارد که به موازات توسعه و تکامل نظام حقوقی بین‌المللی، از قابلیت استناد کمتری برخوردار می‌شود.

[۱] این مقاله در صفحه حقوقی روزنامه صدای عدالت فردا پنجشنبه مورخ 1/5/88 چاپ خواهد شد. با سپاس از دوست اندیشمندم جناب آقای دکتر هومن موثق که این مقاله را در اختیار وبلاگ اندیشه‌های حقوق عمومی قرار دادند.

+ نوشته شده توسط جواد کارگزاری در ۱۳۸۸/۰۴/۲۱ و ساعت | آرشو نظرات